

# سال‌های افول

پاریس دهه‌ی ۱۹۳۰

ویلیام وایزر

ترجمه‌ی رضا رضایی



نشر  
فتجان

تهران  
۱۴۰۱

Wiser, William. وایزر، ویلیام.	سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور سال‌های افول: پاریس دهه‌ی ۱۹۳۰/ ویلیام وایزر؛ ترجمه‌ی رضا رضایی.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: نشر فنجان، ۱۴۰۰.	مشخصات نشر
۴۰۰ ص: ۲۳×۱۵ س.م. مصور.	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۰۰-۹۹۶۴۲-۷-۷	شابک
فیفا.	وضعیت فهرست‌نویسی
The Twilight Years: Paris in the 1930s, 2001.	یادداشت (عنوان اصلی)
کتاب‌نامه: ص. [۳۲۷] - ۳۳۶.	یادداشت
نمایه.	یادداشت
پاریس دهه‌ی ۱۹۳۰.	عنوان دیگر
هنرها — فرانسه — پاریس — تاریخ — قرن ۲۰ م.	موضوع
Arts — France — Paris — History — 20 <sup>th</sup> century.	موضوع
هنرمندان مهاجر — فرانسه — پاریس — تاریخ — قرن ۲۰ م.	موضوع
Expatriate artists — France — Paris — History — 20 <sup>th</sup> century.	موضوع
نویسندگان مهاجر — فرانسه — پاریس — تاریخ — قرن ۲۰ م.	موضوع
Expatriate authors — France — Paris — History — 20 <sup>th</sup> century.	موضوع
روشنفکران — فرانسه — پاریس — تاریخ — قرن ۲۰ م.	موضوع
Intellectuals — France — Paris — History — 20 <sup>th</sup> century.	موضوع
دهه‌ی ۱۹۳۰.	موضوع
Nineteen thirties.	موضوع
پاریس (فرانسه) — زندگی فرهنگی — قرن ۲۰ م.	موضوع
Paris (France) — Intellectual life — 20 <sup>th</sup> century.	موضوع
رضایی، رضا، ۱۳۳۵-، مترجم.	شناسه‌ی افزوده
DC ۷۱۵	رده‌بندی کنگره
۹۴۴/۳۶۱۰۸۱۵	رده‌بندی دیویی
۷۶۷۲۳۳۸	شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی

این کتاب ترجمه‌ای است از

Wiser, William (2001)  
*The Twilight Years: Paris in the 1930s*  
 London: Robson Books

ویلیام وایزر	نویسنده
رضا رضایی	مترجم
حسن کریم‌زاده	طراح جلد و صفحات استقبال
امیرمسعود باقری	گردآوری و پالایش عکس‌ها
انوشه صادقی‌آزاد	ناظر فنی
علی سجودی	ناظر چاپ
اول، ۱۴۰۱	نوبت چاپ
شادرنگ	چاپ
۱۰۰۰ نسخه	تیراژ
۹۷۸-۶۰۰-۹۹۶۴۲-۷-۷	شابک

تمام حقوق این اثر متعلق به نشر فنجان است و هرگونه استفاده از عناصر صوری و محتوایی آن، کلاً و جزئاً، به هر زبانی و به هر شکلی بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است.



---

تلفن ۰۹۱۹۸۰۰۱۰۰۵  
[www.fenjanbooks.ir](http://www.fenjanbooks.ir) ■ [fenjanbooks@gmail.com](mailto:fenjanbooks@gmail.com)

## فهرست

تقدیم‌نامه‌ی نویسنده . . . . . یازده

پیش‌گفتار مترجم . . . . . سیزده

۱	خندان بیا، گریان برو	۱
۲۱	ساحلی در دیار کولی‌مآبان	۲
۳۹	شب‌های پاریس (۱)	۳
۵۱	شب‌های پاریس (۲)	۴
۶۵	پیشگوی مونپارناس و واکسی مونمارتر	۵
۸۱	«جنایت تمیز»	۶
۸۹	کاتالیزور کاتالونیایی	۷
۹۷	کلاهدارداری بزرگی که ملت را لرزاند	۸
۱۰۹	صحنه‌ی خیابان	۹
۱۲۳	بوی پرنسس‌ها	۱۰
۱۳۳	میدان واندوم (۱)	۱۱
۱۴۹	زنی که می‌خواست ملکه باشد	۱۲
۱۶۳	میدان واندوم (۲)	۱۳
۱۷۵	حلقه‌های بازتر	۱۴
۱۸۳	روابط خطرناک	۱۵

۱۹۵	هشدارها و اخطارها	۱۶
۲۱۵	جوان و زودهراس	۱۷
۲۲۹	رقص آخر	۱۸
۲۳۹	پاشیدگی (۱)	۱۹
۲۴۷	خروج	۲۰
۲۶۵	پاشیدگی (۲)	۲۱
۲۸۳	سقوط	۲۲
۲۸۷	پایان: اشباح	
۲۹۵	تصاویر	
۳۲۵	سپاس‌گزاری نویسنده	
۳۲۷	یادداشت‌ها و منابع	
۳۳۷	نام‌نامه	

## پیش‌گفتار مترجم

ویلیام وایزر (۱۹۲۹-۲۰۱۲)، نویسنده‌ی امریکایی، علاقه‌ی خاصی به پاریس دارد. موضوع دو کتاب معروف او پاریس دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ است (سال‌های جنون و سال‌های افول). چند اثر داستانی او نیز به زندگی در پاریس مربوط می‌شود که مهم‌ترین‌شان *Disappearances* نام دارد و به نظر عده‌ای قابل مقایسه با مدار رأس‌السرطان هنری میلر است. سال‌های زیادی نیز در پاریس و دیگر نقاط فرانسه زندگی کرده است، تاریخ و جغرافیای پاریس و فرانسه را به‌خوبی می‌شناسد، و با جریان‌های هنری و ادبی فرانسه آشنایی کافی دارد.

پاریس، که موضوع کتاب حاضر است، همواره شهری بوده بغرنج و ناپایدار، پرتنش، دمدمی‌مزاج، متفنن و متناقض. پاریس خودش چند شهر است: پاریس مد، پاریس بورژواها، پاریس روشنفکران، پاریس هنرمندان، پاریس عوام و غیره. همه‌ی این‌ها کنار یکدیگرند اما زیاد با هم نمی‌آمیزند. در پاریس جریان فکر متوقف نمی‌شود اما شاید به هدفی هم نرسد. این دگرگونی بی‌وقفه را می‌شود «مد» خواند، اما منشأ تغییرات در ذهن پاریس است، ذهنی عجول، تب‌آلود و تشنه‌ی دانستن، که زود خسته می‌شود، امروز به شکوه و جلال فلان اثر می‌نازد و فردا نقص‌های آن را می‌بیند. با همان سرعتی که به شهرت می‌رساند از هستی ساقط می‌کند، اما منطقی و صادق است. دلزدگی‌ها و سیر شدن‌های لحظه‌ای خاص خودش را دارد اما پیش‌داوری‌های پایدار ندارد. با کنج‌کاویش، با آزادی مطلقش، و با عادت کاملاً فرانسوی‌اش به نقد کردن همه چیز، به عقربه‌ی معجزه‌آسایی می‌ماند که

به تمام جریان‌های نهانی فکری حساس است و خیلی وقت‌ها حتی پیشاپیش تغییرات و تلاطم‌های دنیای هنر و سیاست را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

در دو دهه‌ی میان دو جنگ جهانی، پاریس شهری بود که همه به سویش می‌رفتند (از اروپای شرقی گرفته تا امریکا)، سرشار از اتفاق و حادثه، زندگی در آن ارزان، بی‌قیدوبند، سرخوشانه و سبکسرانه، مأمّن نوابغ و بستر کارهای بزرگ هنری. می‌گویند هیچ‌گاه این همه توان خلاقانه یک جا جمع نشده بود. نقاشان، موسیقی‌دانان، ثروتمندان قدیم و جدید، مهاجران روس و مسافران امریکایی، همه در دهه‌ی ۱۹۲۰ در شهری هیجان‌انگیز گردآمدند. جیمز جویس، پابلو پیکاسو، ایگور استراوینسکی، «باله‌ی روس» سرگی دی‌اگیلف، کتاب‌فروشی «شکسپیر و شرکا» ی سیلویا بیچ، و جوزفین پیکر و آیسادورا دانکن، همه آن‌جا بودند. پاریس شهری بود که چارلز لیندبرگ پس از پرواز بر فراز اقیانوس اطلس در آن فرود آمد و ارنست همینگوی هم پرواز ادبی‌اش را از آن‌جا شروع کرد.

در دهه‌ی ۱۹۳۰ نیز، به رغم سقوط بازار سهام و رکود اقتصادی پس از آن، پاریس همچنان ریخت و پاش می‌کرد. حتی در اواخر این دهه که طبل جنگ در سراسر اروپا به غرش درآمد، اشراف و تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها به سرمستی‌های خود در مونپارناس و مونمارتر در دو سوی رود سین (ساحل چپ و ساحل راست) ادامه می‌دادند. پاریس همچنان جاذبه‌ی جادویی‌اش را برای هنرمندان و مسافران حفظ کرده بود. موسیقی جاز در شب‌های پاریس طنین می‌انداخت، سوررئالیسم اوج می‌گرفت، مد و طراحی لباس پوست می‌انداخت، جیمز جویس با بیداری فینیکان‌ها ادبیات مدرن را دوباره تعریف می‌کرد و جوزفین پیکر همچنان محبوبیت داشت. در سالن‌ها و گالری‌ها و کافه‌ها، هنری میلر، هلنا رویبشتاین، آنائیس نین، کوکو شانل، سالوادور دالی، السا اسکیا پارلی، تی. اس. الیوت و کاترین ان. پورتر به مهاجران پرآوازه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰ می‌پیوستند، به کسانی مانند گرت رود استاین، سیلویا بیچ، پابلو پیکاسو، جینت فلائر و مَن ری.

کتاب سال‌های افول داستان پاریس‌نشینان است و پاریس، روایتی خوشخوان از رویدادهایی که به انقلاب هنری آن دوره خوراک رساندند. متأسفانه آن دوره به سقوط پاریس و اشغال آن به دست نازی‌ها (۱۹۴۰) ختم شد که شاید تلخ‌ترین رویداد در تاریخ جدید فرانسه به حساب بیاید. این سقوط اسباب و علل

۱. این توصیف پاریس را از رومن رولان گرفته‌ام:

رومن رولان، موسیقی‌دانان امروز، ترجمه‌ی رضا رضایی، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۸۸، صص ۲۴۴-۲۴۵.

بسیار داشت که در کتاب حاضر به آن‌ها نیز پرداخته شده است. دهه‌ی ۱۹۳۰ «سال‌های افول» بود.

جا دارد تشکر صمیمانه کنم از مدیران نشر فنجان (مجید رنجبر و روزبه افتخاری) که برای تولید شایسته‌ی این کتاب سنگ تمام گذاشتند و کیفیت هرچه بالاتر را در نظر داشتند، به‌خصوص ممنونم از روزبه افتخاری که متن ترجمه را ویرایش کرد و نقش مؤثری در بهبود متن داشت. ترجمه‌ی این کتاب وقت‌گیر و خسته‌کننده بود، اما انتشار پاکیزه‌ی آن خستگی مترجم را برطرف می‌کند. امیدوارم کتاب برای علاقه‌مندان تاریخ هنر و فرهنگِ مدرن مفید باشد.

در «نام‌نامه»ی انتهای کتاب، علاوه بر ضبط اصلی همه‌ی اسامی متن و شماره‌ی صفحه‌ی آن‌ها، معرفی مختصری هم برای تک‌تک اسامی آورده‌ایم که قاعدتاً به فهم مطالب کمک می‌کند.



آب را باد به اطراف می‌پاشد. کسی نیست که حتی ذره‌ای از احساسم را برایش بیان کنم...» بله، خیلی تنها بود. می‌توانست سری بزند به اوسپ زادکین مجسمه‌ساز، اما دودل می‌ماند و حسادتش بر احساس تنهایی‌اش می‌چربید، چون فکر می‌کرد چون وقتی در پاریس بوده با زادکین هم رابطه داشته.

نامه‌های هواخواهانه‌ای به ژان کوکتوی شاعر و لوئیس بونوئل فیلم‌ساز می‌نوشت که بی‌جواب می‌ماندند. مگر از فرانسه نوشتن او سر درمی‌آوردند؟ سعی می‌کرد در کوچه و خیابان با غریبه‌ها حرف بزند، اما فرانسوی‌ها زیاد خوش‌شان نمی‌آمد کسی زبان محبوب‌شان را دست‌وپاشکسته تکلم کند. چون فقط گاهی به نامه‌هایش جواب می‌داد اما ایمیل اش‌نلوک زیاد برایش نامه می‌نوشت. ایمیل از دست خط هنری که بعداً در کتاب مدار رأس‌السرطان گنجانده شد کیپی برمی‌داشت. چون هیچ‌کدام از نامه‌های هنری را نگه نمی‌داشت. میلر چون هم‌صحبتی نداشت که با او حرف بزند افکار و مشاهدات خود را روی کاغذ می‌ریخت.

«فردا کتاب پاريسم را شروع می‌کنم: اول شخص، بی‌سانسور، بدون فرم...  
گور بابای همه چی!»

هنری میلر مجبور شد از هتل سن ژرمن دیره به هتل سانترال در خیابان مین کوچ کند که کرایه‌ی اتاقش ۱۲۵ فرانک (حدود پنج دلار) در ماه بود، اما این هم از وسعش خارج بود. از این هتل به آن هتل می‌رفت. «این سه روز را دنبال هتل خوب و ارزان می‌گشتم. تا حالا به صد تا هتل سر زده‌ام!» خیلی شب‌ها جایی نداشت که بخوابد، تا آن‌که چند دوست و رفیق پیدا کرد که تخت اضافی‌شان را به او می‌دادند یا می‌گذاشتند کف اتاق‌شان بخوابد. میلر زیاد در پاریس می‌گشت. پول رفت و آمد هم نداشت. می‌گفت: «این طرف و آن طرف که می‌روم فقط کافی است مراقبت کنم، خلاص!»

مراقبت شد نوعی ترجیع‌بند. همه جا این هشدار شوم جمجمه و دو استخوان ضربدري را می‌دید: مواظب سیفلیس باشید. این هشدار دائمی در ابتدا میلر

آتشین مزاج را به پرهیز وامی‌داشت. در تک‌تک «پیسوتیر»‌های پیاده‌روها این هشدار را نصب کرده بودند. این‌ها آبریزگاه‌های عمومی روبازی بودند که اوایل احساسات امریکایی میلر را جریحه‌دار می‌کردند، مثل بقیه‌ی دستشویی‌ها و توالت‌ها که به نظرش باورنکردنی می‌آمدند. (میلر همیشه می‌توانست از سرویس‌های بهداشتی امریکن اکسپرس استفاده کند.)  
رفته‌رفته سیستم لوله‌کشی و فاضلاب فرانسوی برایش جا افتاد و پیسوتیر (یا به قول خودش پیسوتار) برایش به شیء هنری تمام‌عیاری بدل شد.

به‌رغم قولی که به خودش داده بود، خیلی زود تسلیم میلش شد و رابطه‌ی خیابانی را امتحان کرد، با دختری خوش‌سرو‌زبان، و همین برایش ۱۷۱ فرانک آب خورد که طبق حساب خودش می‌شد ده روز با آن سر کرد. «احتمالاً در این معامله سیفلیس هم می‌گیرم.» ترس از مرض باعث نتوانی‌اش شد. افسردگی ناگهانی را بهانه کرد و دختر را فرستاد پی کارش و بیزار و دمغ از این حماقت تاکسی گرفت و دررفت (که این هم پنج فرانک برایش آب خورد).

ماجرای بعدی‌اش، با ژرمن گوژار، به‌تصوری که از پاریس در ذهن داشت نزدیک‌تر بود. همان اول به ژرمن گفت اوضاعش طوری نیست که از عهده‌ی نرخ پنجاه‌و‌پنج فرانکی‌اش بریاید و ژرمن هم بلافاصله پیشنهاد بیست فرانک او را پذیرفت، هرچند که شأنش بالاتر از این بود! این‌جا میلر فهمید که شأن این زنان به نرخ‌شان بستگی دارد.

به نظر این زن، میلر با آن شلوار سه‌ربع عجیب و غریب و جوراب گلف اجق و وجق «شیک» بود. محدوده‌ی ژرمن گوژار بولوار بومارشه بود، باریکه‌ی کم‌رفت و آمدی که از میدان باستیل منشعب می‌شد. می‌گفت پرسه زدن در این محدوده کار اصلی‌اش نیست. در اصل مدل بود، یا لااقل به میلر این‌طور می‌گفت. پس هر دو هنرمند بودند! میلر فکر می‌کرد ژرمن کارگر کارخانه است، اما اگر «مدل نقاشی» بود چه بهتر.

۱. به فرانسه یعنی «آبریزگاه» (pissotière).

به حساب می‌آمد اما در کتاب‌فروشی شکسپیر و شرکا در دسترس بود. یولیسیز که ناشرش سیلویا بیچ بود به چاپ یازدهم رسیده بود.

در تمام سال‌های دهه‌ی ۱۹۲۰، جیمز جویس کل امور ادبی و البته بسیاری از کارهای خانوادگی و شخصی‌اش را به دست مشتاق ناشرش سپرده بود. سیلویا بیچ هیچ نمی‌دانست پیشنهاد آنی‌اش به جویس، آن هم فقط چند روز پس از آشنایی‌شان، چه پیامدهایی خواهد داشت: «افتخار می‌دهید که شکسپیر و شرکا یولیسیز شما را در بیاورد؟» جویس که به خاطر نوشتن شاهکارش سال‌ها آزار و اذیت را به جان خریده بود این پیشنهاد را «بلافاصله با خوشوقتی» پذیرفته بود. سیلویا می‌دانست که این اثری است نبوغ‌آسا، اما نمی‌دانست برای نبوغ چه ایثارها باید کرد و کار با جیمز جویس چه تبعات دشواری خواهد داشت. البته اگر هم می‌دانست (غیر از قطع رابطه‌ی ناگوارش با جویس) باز همین پیشنهاد را می‌داد. پیگیری، وفاداری و از خودگذشتگی در ذاتش بود. جویس هم پیگیر بود، اما وفاداری و از خودگذشتگی را گذاشته بود برای خانواده‌اش.

در آغاز دهه‌ی ۱۹۳۰، جیمز جویس وارد شاق‌ترین مرحله‌ی رابطه‌اش با سیلویا بیچ شد. یعنی دنبال کردن نفع شخصی با نهایت ادب و نزاکت (بعد از ده سال، سیلویا هنوز «دوشیزه بیچ» بود، یا در مواقع شوخی و بازیگوشی «مادام شکسپیر»، و جویس هم همیشه «آقای جویس» بود). سیل توقعات، البته به شکل درخواست، راه می‌افتاد — معمولاً هم درخواست پول با عبارت‌های «تا فردا»، «فوری» یا «در جواب همین نامه» همراه می‌شد. ساعات کار سیلویا در شکسپیر و شرکا از نُه صبح بود تا نیمه‌شب، و بیشترین مسئولیت‌هایش مربوط می‌شد به تر و خشک کردن «آنفان تریبیل»<sup>۱</sup>، جناب جیمز جویس.

چون یولیسیز انتشار موفق‌تری داشت، تصور می‌شد که صاحب شکسپیر و شرکا، بعد از کسر کردن سهم بیست و پنج درصدی مؤلف، سود هنگفتی به جیب زده باشد. سیلویا بیچ اگر حسابگر و زرنگ بود و در برابر

۱. لفظ فرانسسه به معنای «بچه‌ی شر» (enfant terrible).

درخواست‌های دائمی و اضافی جوئیس مقاومت می‌کرد احتمالاً پول خوبی از قِبَل یولیسیز به جیب می‌زد، اما هر بار که منفعتی می‌کرد کثوی میزش فوری خالی می‌شد، انگار با «مغناطیسی در جیب جوئیس». یادداشت‌های جوئیس معمولاً این شکلی بودند: «ممنون از چک... پول گل‌فروشی‌ام را داده‌اید؟» پول که از راه رسید، خرج از دخل بالا زد. بعد از تنگدستی سال‌های تقلا، جیمز جوئیس حالا ولخرج شده بود. روایت همینگوی قبلاً این بود که جوئیس «و کل خانواده‌اش گرسنگی می‌کشند، اما کل این ایرلندی‌ها را می‌شود هر شب در رستوران میشو دید...» و این نشانه‌ی علاقه‌ی زیاد جوئیس به غذا خوردن در بیرون از خانه بود. در دهه‌ی ۱۹۳۰، رستوران‌شان شد تریانون، در نزدیکی ایستگاه مونپارناس، و جوئیس با افراد خانواده و دوست و آشنا همیشه آن‌جا غذا می‌خورد. خود جوئیس آدم خوش‌خوراکی نبود اما اصرار داشت که مهمان‌ها گران‌ترین غذاها را بخورند و مرغوب‌ترین شراب‌ها را بنوشند. خودش یک ظرف عدس می‌خورد و وَن دو تَبِل<sup>۱</sup> (ترجیحاً شراب سفید آلاس که ارزان‌تر بود و چون نامحدود سرو می‌شد خیلی هم می‌چسبید). انعام‌هایی هم که به سبک اسکات فیتزجرالد می‌داد شاهانه بود.

وقتی خبر ریخت‌وپاش‌های جوئیس به سیلویا می‌رسید، او از ولخرجی‌های جوئیس دفاع می‌کرد و می‌گفت او در سال‌های سخت زندگی حتی از ضروریات اولیه هم محروم بوده و «اگر به رنج و زحمت جیمز جوئیس فکر کنید می‌بینید که اصلاً پاداش آن رنج و زحمت را نگرفته است». جوئیس دیگر زیاد سفر می‌کرد، معمولاً با خانواده و همیشه هم درجه‌یک. در همین حال، سیلویا و آدرین با ارزان‌ترین وسیله به خلوتگاه آخر هفته می‌رفتند: «از کوه بالا می‌رفتند» تا به اقامتگاه روستایی‌شان برسند و در انبار علوفه بخوابند. با وجود این، سیلویا معتقد بود که جوئیس «با شهرت و اعتباری که کسب کرده حق دارد طعم آسایش مادی را بچشد».

۱. به فرانسه یعنی «شراب روی میز» (vin de table).

خاص هم باعث تمسخر کارگران می شد و هم خشم آن ها را برمی انگیزت. این توهینی بود به خودِ اعتصاب عمومی. نجیب زادگان عاقل و باطلی که داشتند ورجه وورجه می کردند لباس شان شبیه لباس سرکوبگران سال ۱۷۸۹ بود. بیشتر از همه ماری آنتوانت و همراهش را (که به اشتباه جای لویی شانزدهم می گرفتند، نه معشوق ماری آنتوانت) هو می کردند، چون این ها همان کسانی بودند که فرانسویان در میدان رویال (با گیوتین) از دست شان خلاص شده بودند، آن هم در حضور عوامی شبیه همین ها که حالا دور تادور تالار کنت روبر دو مونتسکیو جمع شده بودند. کارگران محل حتی نشسته بودند روی صندلی های جایگاه جلو — کنار دیوار کوتاهی که باغ های مرتب و منظم را محصور می کرد — تا مراسم را بهتر تماشا کنند.

مهمان ها داشتند سردرگم و ناراحت در باغ پرسی می زدند. به آن ها وعده داده شده بود که با ورودشان ترومپت به صدا درمی آید (اما، در عوض، جمعیت بی ادب آن ها را هو کرده بودند). ارکستر کجا بود؟ خانم میزبان کجا بود و چرا به استقبال نمی آمد؟ جماعت می توانستند به مهمان ها خبر بدهند که نوازنده ها احتمالاً در اعتصاب اند. اما مارکیز لوئیزا کاساتی کجا بود؟ بالماسکه بالآخره کی شروع می شد؟

خانم مارکیز که می خواست نقش حوا را درست و حسابی بازی کند یک بار دیگر هم به لباس خود، یا شاید هم کندن آن، فکر کرد و جلوی آینه ی تمام قد ایستاد. برخلاف دوستش، لیدی مندل، که در هشتاد و چند سالگی هم خودش را روی فرم نگه می داشت (می توانست معلق بزند و روی کله اش بایستد و هر جا هم که پا می داد در مقابل همه همین کار را می کرد)، هیکل مارکیز لوئیزا کاساتی تسلیم گذشت زمان شده بود و وزنش هم بالا رفته بود. در ضمن، «آدم» استخدام شده اش قبول نکرده بود افعی زنده ای را که خانم مارکیز به او داده بود دستش بگیرد. (او هم مانند جوزفین بیکر، باغ وحشی از جانوران وحشی داشت، اما این برای جوزفین بیکر نوعی ژست تبلیغاتی بود و برای مارکیز لوئیزا کاساتی ویر تفریحی). در آن حال که مهمان ها مثل احشام افسارگسیخته در باغ می چریدند و خبری از ارکستر نبود و خانم میزبان هم سر و کله اش پیدا نمی شد، جماعت

بالای دیوار و کنار پنجره‌های طبقه‌ی بالا به این شیر تو شیر نگاه می‌کردند و دست می‌زدند، انگار داشتند نمایش تماشا می‌کردند.

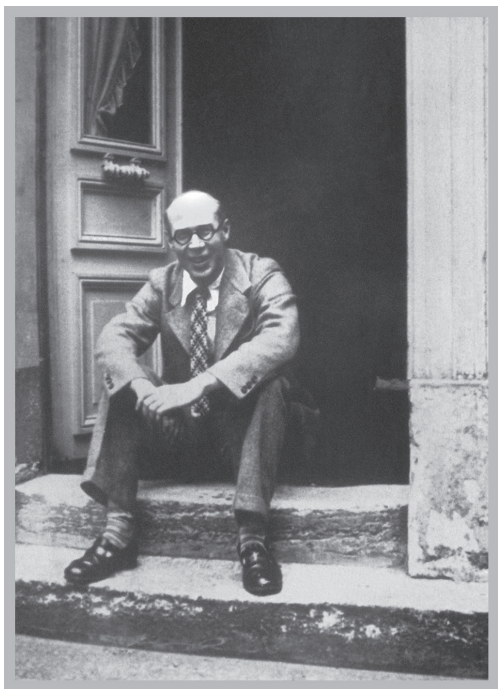
ناگهان رگباری باریدن گرفت و مهمان‌ها و تماشاچی‌ها همه پخش و پلا شدند. زنانی که لباس بالماسکه پوشیده بودند لبه‌ی دامن چین‌واچین‌شان را گرفته بودند و جیغ‌زنان به اتومبیل‌ها و کالسکه‌ها پناه می‌بردند. به این ترتیب، مهمانی برگزار نشده به پایان رسید.

صبح روز بعد، به درخواست طلبکارها، پلیس رفت سراغ مارکیز لوئیزا کاستاتی پریشان‌حواس، اما چیزی پیدا نکردند که به عنوان وثیقه‌ی بدهی بردارند جز برگ انجیر کاغذی «حوا» و افعی خواب‌آلودی که «آدم» قبول نکرده بود با خودش به مهمانی توی باغ ببرد.

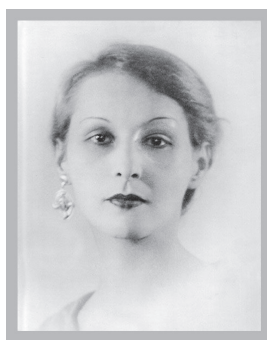
در سراسر پاییز و زمستان ۱۹۳۹ مهمانی و بالماسکه و رقص برقرار بود، هرچند که، به سبب بلا تکلیفی‌های مربوط به احتمال وقوع جنگ، عیش و عشرت‌ها منغص می‌شد. اول سپتامبر ۱۹۳۹، آلمان توافق مونیخ را که یک سال پیش از آن امضا کرده بود زیر پا گذاشت و به غرب لهستان حمله برد. و روسیه نیز که متحد موقتش بود شرق لهستان را اشغال کرد. سه روز بعد انگلستان به آلمان اعلان جنگ داد. فرانسه با اکراه اعلان جنگ داد چون مجبور بود از متحد بریتانیایی‌اش حمایت کند. نبردی درنگرفت و این دوره معروف شد به «جنگ ظاهری»، یعنی شرایط جنگی حاکم بود اما دشمن در میدان نبود.

جیمز جویس بلایا را اغلب بی‌ارتباط با مسائل خودش می‌دید، اما وقوع جنگ را تعرض شخصی قلمداد کرد و «جنگ ظاهری» را گوشه‌ای از بازی سرنوشت علیه خودش دانست. در فصل تعطیلات سال ۱۹۳۹، جیمز جویس عمدتاً کم‌حرف و ساکت شده بود، تبدیل شده بود به مجسمه‌ی غم و غصه، آن هم با چشم‌بندی که شبیه چشم‌بند دزدان دریایی بود.... اما ناگهان در مهمانی کریسمس به هیجان آمد و جان گرفت. رفت به سمت ماریا جولاس، عصای چوبی‌اش را تاب داد و او را به رقص دعوت کرد.

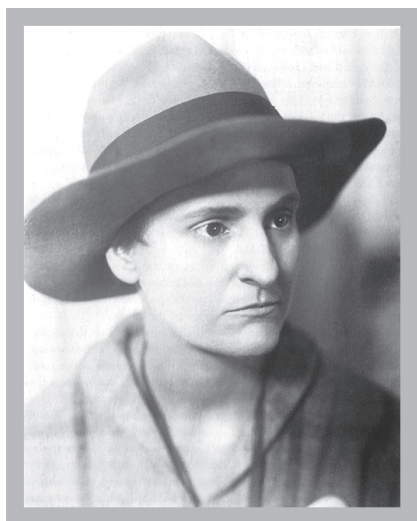
«بیا، خودت خوب می‌دانی که این آخرین کریسمس است.»



هنری میلر در لوئیسین (۱۹۳۲)



جون میلر



سیلوویا بیچ



سالوادور دالی و کوکو شانل (۱۹۳۲)



سالوادور دالی و گالا (۱۹۳۴)



## یادداشت‌ها و منابع

در جریان تحقیقاتم برای نوشتن این کتاب متوجه شدم که رویدادها و آدم‌ها در سرگذشت‌های رسمی و تاریخی‌های آن دوره شباهت بسیار دارند به رویدادها و آدم‌های رمان‌ها، و دوره‌ی ۱۹۳۰-۱۹۴۰ انگار طبق طرح داستانی درام‌گونه‌ای سپری شده است. من که کار اصلی‌ام رمان نوشتن است با خوشحالی تمام به داستان حاضر و آماده‌ای در دل مطالب و نوشته‌های تحقیقاتم برخورددم و سعی کردم با گزینش اجزا و عناصر درام‌گونه‌ای که در ذهن داشتم بر کیفیت داستان‌وار این دهه که همیشه برایم جذاب بوده است تأکید کنم. در مواردی هم قوه‌ی خیالم را به کار انداختم، وگرنه بعضی از قسمت‌ها نوشته نمی‌شدند. من از افکار ژول پائین در ساعات قبل از خودکشی‌اش خبر ندارم، هیچ‌کس خبر ندارد، اما من مدتی در بولوار غم‌زده و آلوده‌ی روشوشوئار زندگی کرده‌ام که محل زندگی او بوده، و بعد هم زندگی و آثار و عقایدش را بررسی کرده‌ام، و حالا به نظرم توانسته‌ام آخرین ساعات تراژیک او را بازسازی کنم، البته طوری که «واقعیات» محفوظ بماند.

### فصل ۱: خندان بیا، گریان برو

Baxter, Annette Karr. *Henry Miller, Expatriate*. Pittsburgh: University of Pittsburg Press, 1961.

Dearborn, Mary V. *The Happiest Man Alive*. New York: Simon & Schuster, 1961.

Ferguson, Robert. *Henry Miller*. New York: W. W. Norton, 1991.

- Martin, Jay. *Always Merry and Bright*. Santa Barbara, Calif.: Capra Press, 1978.
- Miller, Henry. *Black Spring*. New York: Grove Press, 1963.
- \_\_\_\_\_. *The Henry Miller Reader*. ed. Lawrence Durrell. New York: New Directions, 1959.
- \_\_\_\_\_. *Letters to Emil*. ed. George Wickes. New York: New Directions, 1989.
- \_\_\_\_\_. *Tropic of Cancer*. Paris: Obelisk Press, 1934.

۲

- Bay, André. *Le Roman de Pascin*. Paris: Albin Michel, 1948.
- Brodzky, Horace. *Pascin*. London: Nicholson & Watson, 1946.
- D'Ancona, Paolo. *Modigliani, Chagall, Soutine, Pascin*. Milan: Edizioni del Milone, 1953.
- Hemingway, Ernest. *A Moveable Feast*. New York: Scribners, 1964.
- [متن فارسی به نام پاریس، جشن بیکران، ترجمه‌ی زنده‌یاد فرهاد غیرایی]
- Jianou, Ionel. *Zadkine*. Paris: Arted, Editions d'Art, 1964.
- Kessel, Joseph. *Kisling*. New York: Harry N. Abrams, 1971.
- Kiki. *Kiki's Memoirs*. New York: Ecco Press, 1996.
- Kluver, Billy, and Julie Martin. *Kiki's Paris*. New York: Harry N. Abrams, 1989.
- Warnod, André. *Pascin*. Monte Carlo: Editions du Livre, 1954.
- Werner, Alfred. *Pascin*. New York: Harry N. Abrams, 1962.

فصل ۲: ساحلی در دیار کولی‌مآبان

- Antheil, George. *The Bad Boy of Music*. London: Duckworth, 1976.
- Beach, Sylvia. *Shakespeare and Company*. New York: Harcourt, Brace, 1956.
- Ellmann, Richard. *James Joyce*. London: Oxford University Press, 1959.
- Fitch, Noel Riley. *Sylvia Beach and the Lost Generation*. New York: W. W. Norton, 1983.
- [متن فارسی به نام سیلویا بیچ و نسل سرگشته، ترجمه‌ی فرزانه طاهری]
- Givner, Joan. *Katherine Anne Porter*. New York: Simon & Schuster, 1982.
- Joyce, James. *James Joyce's Letters to Sylvia Beach, 1921-1940*. ed. Melissa Banta and Oscar A. Silverman. Bloomington: University of Indiana Press, 1987.
- Lidderdale, Jane, and Mary Nicholson. *Dear Miss Weaver*. London: Faber and Faber, 1970.
- Monnier, Adrienne. *The Very Rich Hours of Adrienne Monnier*. trans. Richard McDougall. New York: Scribners, 1976.

فصل ۳: شب‌های پاریس (۱)

- Brassaï. *Brassaï*. Intro. Lawrence Durrell. New York: Museum of Modern Art, 1968.

## نام‌نامه

این بخش فهرست الفبایی نام‌هایی است که در متن کتاب آمده است (اعم از اشخاص، آثار، مکان‌ها و غیره). ضبط اصلی نام‌ها و شماره‌ی صفحه‌ی آن‌ها را با معرفی مختصری در برابر ضبط فارسی می‌بینید.

آباتینو، جوزپه (۱۸۹۸-۱۹۳۶): شوهر ایتالیایی جوزفین بیکر ۵۵	Abatino, Giuseppe
آبتس، هاینریش اوتو (۱۹۰۳-۱۹۵۸): جاسوس آلمانی ۲۳۳، ۲۳۲	Abetz, Heinrich Otto
آبه دو لپه: خیابان در پاریس ۴۵	Abbé-de-l'Epée
آپولینر، گیوم (۱۸۸۰-۱۹۱۸): شاعر فرانسوی ۶۹، ۷۸	Apollinaire, Guillaume
آتلانتیس: جزیره‌ی افسانه‌ای ۲۹۲	Atlantis
آدلون: هتل در برلین ۲۰۹	Adlon
آراگون، لویی (۱۸۹۷-۱۹۸۲): شاعر و نویسنده‌ی فرانسوی ۸۰، ۹۵، ۹۷	Aragon, Louis
آرتو، آنتونین (۱۸۹۶-۱۹۴۸): درام‌پرداز فرانسوی ۸۸	Artaud, Antonin
آر دکو: سبک هنری ۱۱۵، ۱۴۵	Art Déco
آردن: رشته‌کوه در فرانسه ۲۴۴	Ardenne
آردوئن مانسار، ژول (۱۶۴۶-۱۷۰۸): معمار فرانسوی ۱۳۳، ۱۶۳	Hardouin-Mansart, Jules
آرشامبو، ژان: روزنامه‌نگار فرانسوی ۵۳، ۵۴	Archambaud, Jean
آرمانیاک: مشروب ۱۶۴	Armagnac
آرمسترانگ، لویی (۱۹۰۱-۱۹۷۱): موسیقی‌دان امریکایی	Armstrong, Louis

آر نووو: سبک تزئینی ۱۲۸	Art Nouveau
آزبن، ریچارد: وکیل و دوست هنری میلر ۴۷-۴۹	Osborn, Richard
آژاکسیو: مرکز کُرس ۱۲۴	Ajaccio
آسیا ۱۲۶	Asia
آشیت: سازمان توزیع مطبوعات فرانسه ۱۲۵	Hachette
آقایان بلوندها را ترجیح می‌دهند: اثر آنتینا لوس ۵۶	<i>Gentlemen Prefer Blondes</i>
آکادِمیا: مغازه در پاریس ۲۹۲	Akademia
آکسیون فرانسِز: گروه سیاسی در فرانسه ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲	Action Française
آلار، مارت «پامپی» (۱۸۷۸-۱۹۶۰): همسر دوم لئون دوده ۱۲۲	Allard, Marthe "Pampille"
آلبا: هتل در پاریس ۹	Alba
آلبرتین: شخصیت داستانی ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۹	Albertine
آلدانوف، مارک (۱۸۸۶-۱۹۵۷): نویسنده‌ی روس ۲۰۴	Aldanov, Mark
آلزاس: شهر در فرانسه ۲۴	Alsace
آلکساندر اول (۱۸۸۴-۱۹۳۴): شاه یوگوسلاوی ۶۱	Alexander I
آلکساندر سوم: پل در پاریس ۱۱۸، ۲۸۴	Alexandre III
آلمان ۷۹، ۸۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۹۸-۲۱۰، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸-۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵-۲۶۸، ۲۷۰-۲۷۵، ۲۷۷-۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۴، ۲۸۸	Germany
آلیس در سرزمین عجایب: اثر لوئیس کارول ۲۱۷	<i>Alice in Wonderland</i>
آمبرون: استراحتگاه ساحلی در فرانسه ۱۰۵	Embrun
آمپیر: سالن تئاتر در پاریس ۱۰۲	Empire
آمستردام ۱۵۱	Amsterdam
آملو: خیابان در پاریس ۹	Amelot
آمی دو پوپل: روزنامه‌ی فرانسوی ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱	<i>Ami du Peuple</i>
آمین: شهر در فرانسه ۲۶۹	Amiens
آنا لیویا پلورابل: قسمتی از بیداری فینیکان‌ها ۲۵	<i>Anna Livia Plurabelle</i>
آنا لیویا پلورابل: شخصیت داستانی ۲۲۴	Anna Livia Plurabelle
آنتاندانس: خیابان در بوردو ۲۷۷	Intendance
آنتایل، جورج (۱۹۰۰-۱۹۵۹): آهنگ‌ساز امریکایی ۳۴	Antheil, George